



محمد صابری

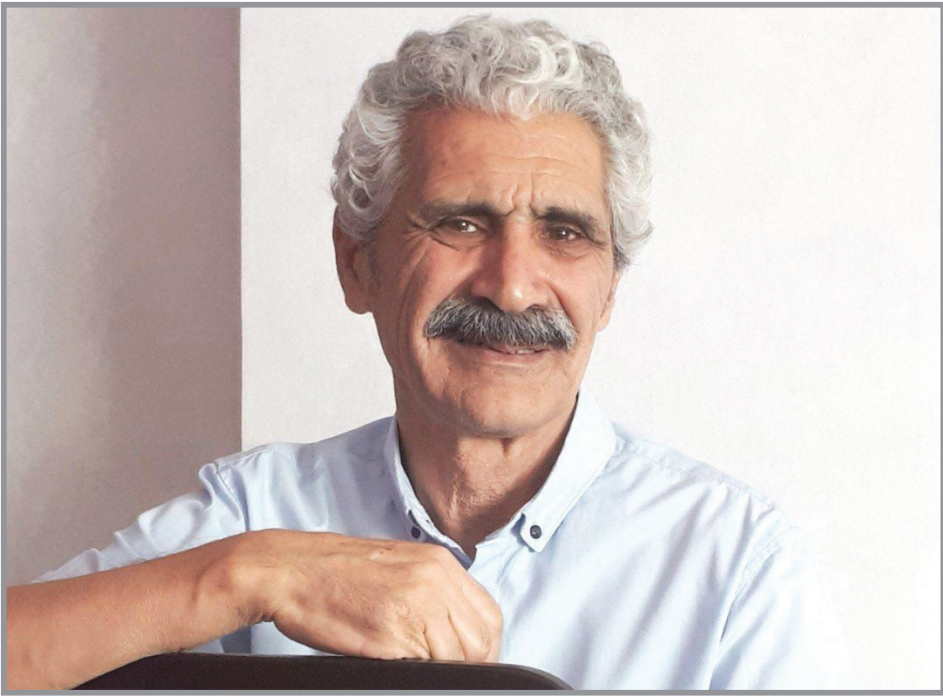
نویسنده و منتقد

«اگر بر من است که از همه درست کارانی که آن یک ساعت را درست کارانه به من ارزانی داشته‌اند، خاطره صمیمانه‌ای در خود حفظ کنم، حرم دل تنها به روی کسانی باز می‌شود که دل شان نیرومندتر از مرگ بوده است.» با این گفته به بیل زندگی سلام می‌دهد، در جهان بینی اسطوره بی‌بدیل تاریخ، موسیقی و هنر مرگ مفهوم ناچیزی است که نمی‌تواند سد راه هنر باشد، سد تاریک به بحث برانگیزی که همگان به یک گونه بر آن نمی‌اندیشند. زندگی جاودانه از دید رولان یعنی آزادی و تصویری که از آزادی ترسیم می‌کند با دیگران متفاوت‌تر از آن چیزی است که می‌اندیشیم، آزادی مجسمه‌ای نیست که با دیدنش شور و شوقی شادمانه در وجودش بیافریند بلکه دختری است تنگ حوصله و سخت پای بند آزادی‌ای که نه سوبای گول زدن دارد و نه تاب گول خوردن. در مواجهه با بحث برانگیزترین موضوع هستی یعنی عدالت پرسشی مطرح می‌سازد که تامل برانگیز است و چالشی عمیق برای دوستداران انسانیت، می‌پرسد به راستی چرا انسان در مسند قضاوت، این تردید را که قضاوت هایش می‌تواند از چیزی جز عدالت و ندای وجدان نشأت یافته باشد، ندارد؟! زندگی از نگاه رولان چیزی نیست جز آشفته سری زمان کودکی، سیلاب جوانی، سوداها، پیشه و خانواده که کلاف سر درگم در غنای هر روز، هر چه عادت که تکرار و باز تکرار می‌شود و انگار هیچ‌کس از هیچ طبقه و رسته و اندیشه‌ای توان رهاندن گوهر وجودی‌اش از این اسارت از پیش تعریف شده ندارد، به راستی در کدام روز و کدام ساعت از زندگی خود، یک تن از میان همه مردم آزاد است، آزاد که خود را سرانجام بشناسد. رولان بر آدم‌ها و عواطف ناپاوده به ظاهر انسانی‌شان می‌تازد و به درستی و شفافیت و صمیمیتی محض اعلام می‌دارد که دیگران به هویت و شرایط عاطفی‌شان علاقه‌ای ندارد، اینکه احساسات متغیر و میرا هستند و ما همیشه می‌خواهیم خلاف آن را باور کنیم، راستی حرف درستی نیست؟! رولان در جایی می‌گوید: «آدم‌ها زندگی‌شان را با سر هم کردن نگه‌ها سر هم می‌کنند و آن را از آموخ، وفاداری و نی‌مانی دائم چه می‌نامند». فهم دقیق و مستدلی در پس این ماجرا هست که دقیق‌تر و موجزتر از آن را رولان می‌گوید، چه در عین ضمیر آدم‌ها مرزهای کشف ناشده‌ای تا باقی عمر، باقی می‌مانند، مرزهای که در ادراک هیچ محدوده جغرافیایی نمی‌گنجد، آنجا که انسان در پس و پیش ذهن نازم و قلب تپنده‌اش، گاه در نقطه‌های نامعلومی از حرکت باز می‌ایستد و از خود می‌پرسد: راستی من او را دوست داشتم؟! رولان معتقدست اگر قرار است انسان همه چیز را از دست بدهد، همه چیز را پشت سر خود جای بگذارد و اگر هیچ چیز به او تعلق ندارد، غمی شدن به چه کار می‌آید؟ برای آنکه علم و عمل معنایی داشته باشند لازم است که زندگی معنایی داشته باشد. این دیدگاه شاید بر خاسته از نیهلیسمی نیست انگارانه در نگاه نخست به مخاطب ارائه کند اما اگر ژرف‌نگرانه‌تر به کنه ذات جمله ببیندیم درمی‌یابیم که ابتدا این گونه نیست، رولان برای زندگی اجتنابی‌وری آنچه که مد نظر جنبدگان و ساکنان این کره خاکی است، قائل است و انسان را به بینشی عمیق‌تر از آن چه که هست می‌خواند، معنایی دقیق بدون هرگونه پیشداوری و یک جانبه‌نگری و سطحی‌می‌پرسد انسان به چه چیز حق دارد؟ عدالت خواهی مد نظر او البته در انقلاب‌های خونین فرانسه قرن هجدهم و نوزدهم خلاصه نمی‌شود، انقلابی عظیم‌تر و معادراتر از آن چه که اتفاق افتاده، قیام و خیزش انسان علیه خویش، انسانی که در پی باور می‌گردد اما با چشمانی بسته. بر عادت و رخوت آزمندانه می‌شورد و فریاد می‌کشد که رذیلت از آن جا آغاز می‌شود که پای عدالت به میان می‌آید. عادت از دید رولان زندگی است که فولاد روح را می‌خورد. پس باید راهی دیگر جست، چراکه به چشم دیده در میان هزاران مومن که در یک کلیسا عبادت می‌کنند، چه بسیارند مردم دیندار که بی‌آنکه بدانند به خدایان مختلف باور دارند. زن در جهان بینی او جایگاهی ممتاز، سوال برانگیز و در عین حال ستونی دارد، از این منظر زن را ناتوانی می‌داند که کنیز دل است، چراکه به گاه دوست داشتن در پی فهمیدن جزئی‌اش نیست، به منطق چندان اهمیت نمی‌دهد، زن منطق خود را دارد و اگر در مشوق، هم‌چیزی هست که دیدنش را دوست نمی‌دارد، نمی‌بیندش و به همین دلیل است که مرد‌ها به این فریبکاری از سر برتری و تحقیر بلخند می‌زنند.



حسین آتش پرور در گفت‌وگو با «آرمان ملی» مطرح کرد:

سرزمین واقعیت‌های اغراق شده



آرمان ملی - بیتا ناصر: بیش از صد سال از تولد داستان نویسی مدرن در ایران می‌گذرد و با وجود ظهور چهره‌هایی سرشناس همچون صادق هدایت، غلامحسین ساعدی و... همچنان یکی از دغدغه‌های اصلی اهالی قلم، جهانی شدن ادبیات داستانی فارسی است. از یک منظر، می‌توان موانع موجود را در کیفیت آثار جست‌وجو کرد اما واقعیت این است که عوامل درونی و بیرونی متعددی در این زمینه، تاثیر گذارند که بخش قابل توجهی از آن‌ها، در دایره اختیارات نویسندگان تعریف نمی‌شود. حسین آتش پرور، نویسنده و منتقد پیشکسوت کشورمان در این باره معتقد است به‌جز مساله مهجوریت زبانی، ناهماهنگی با نظم جهانی، نپذیرفتن پارامترها و قواعد جهان - نظیر پیوستن به معاهده برن و کپی‌رایت - ما را به تافته جداافتاده‌ای تبدیل کرده‌است که... در گفت‌وگو با آتش پرور، به این موضوع و باره‌ای از موضوعات دیگر درباره ادبیات داستانی پرداخته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

با بررسی بازار کتاب در دهه‌های گذشته، با آثاری در حوزه ادبیات داستانی مواجه می‌شویم که با وجود شرایط خاص جامعه، با استقبال خوبی مواجه می‌شوند؛ به طوری که تیراژ و تجدید چاپ شدن مکرر آن‌ها، دلیلی بر این مدعاست. در سال‌های گذشته اما با وجود ظهور نویسندگان بسیاری در ژانرهای مختلف، شمارگان آثار عمدتاً از هزار نسخه تجاوز نمی‌کند. نظر شما در این باره چیست؟

داستان نویسی در سطح، گسترش یافته اما در ارتفاع دیده نمی‌شود. اگر اثر شاخصی هم هست، در میان هیاهوی آنیوه تولید کشف می‌شود؛ مگر اینکه این شانس را داشته باشد تا کسی آن را کشف کند. در این مورد عوامل زیادی موثرند که مهم‌ترین آن‌ها قبل از هر چیز به نویسنده برمی‌گردد: کسی که می‌نویسد، باید حرفی برای گفتن داشته باشد؛ باید صدای او در خانه، در شهر، در کشور، در تاریخ و آینده شنیده شود، و این را او تعیین نمی‌کند. دیگران هستند که او را تایید می‌کنند. مردم را برای چهار روز می‌شود فریب داد، اما تاریخ را نمی‌شود گول زد. شما با خوش بینی بسیار، آمار تیراژ کتاب‌ها را اعلام کردید. تیراژ ۱۰۰-۲۰۰ نسخه کتاب در جمعیت ۸۵-۹۰ میلیونی با این همه مدرسه و دانشگاه و تحصیل کردگان و مدرک‌داران، از قاعده گذشته است.

برخی از نویسندگان توزیع نادرست، عدم تبلیغ و معرفی صحیح و پخش نامناسب در شهرنشانی‌ها را از دلایل اساسی پایین ماندن تیراژ آثار نویسندگان پیشکسوت و نام‌آشنان می‌دانند. نظر شما چیست؟ سهم ناشران را در استقبال مخاطبان و فروش آثار چطور ارزیابی می‌کنید؟

فرهنگ و ناهنجاری‌های اجتماعی، دو طرف یک معادله هستند. اگر برای ادبیات و فرهنگ و آموزش هزینه نکنیم، برای زندان و نیروهای درگیر با ناهنجاری‌ها، هزینه‌های بسیار بیشتری خواهیم کرد. چیزی که دودش به چشم همه می‌رود: به گفته یکی از مسئولان، هزینه نگهداری یک زندانی ۱۰ میلیون در ماه است! چه کاری؟ این نتیجه هزینه نکردن برای کتاب، فرهنگ و آموزش است. بر اساس اعلام پایگاه اطلاع‌رسانی نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور در دی ماه ۱۴۰۰ تعداد ۳۶۶۵ کتابخانه عمومی در کشور داریم. این به‌جز کتابخانه‌های ادارات-مدارس و دانشگاه‌ها و سایر نهادهاست. اگر نهاد کتابخانه‌ها را هر کتاب، یک نسخه خریداری کند، یک تیراژ ۳۶۶۵ نسخه‌ای ثابت برای کتاب‌ها خواهیم داشت. البته کتاب از بودجه عمومی خریداری می‌شود، اما گزینشی. بر گردیم به صنعت نشر؛ وجود این تیراژ کتاب در این حوزه فرهنگی با روابط سنتی، چون با اقتصاد گره خورده، یک اقتصاد شکست خورده است. البته همه ما به مشکلات صنعت نشر آگاهی‌م. اگر نشر، نیم‌نفسی می‌کشد، به همت و از خودگذشتگی ناشران فرهنگ دوست و شریفی است که فعالیت دارند. اما متأسفانه برخی ناشران به شکل گروهی، گزینشی و بر اساس روابط عمل می‌کنند؛ به خصوص در کارشناسی‌ها. همچنین در سال‌های اخیر با گرفتن پول از مولف، رسم بدی را جانداخته‌اند و هر نوشته‌بی کیفیتی را به اسم داستان منتشر می‌کنند. قراردادهای عجیب فراتر از کمپنچای

چشم‌هاست. صحبت بر سر رثال، سوررئال، مینی‌مال، ناتور رثال و... اصلاً نیست. چیزی که مد می‌شود، همه سرآزیر می‌شویم به سوی آن. روشنفکر و نویسنده هم استثنا نیستند. عبور از کلیشه‌ها برای هر نویسنده‌ای مهم است. هر کاری استقلال و خلاقیت می‌خواهد. کشف می‌خواهد. سرزمین و اقلیم ما جغرافیای واقعیت‌های اغراق شده است. اینجا وطن سوررئالیسم است و هر روز در اینجا باران سوررئالیسم می‌بارد. این را من از خودم در نیآوردم تا دانستاش بکنم. جلو چشم‌های من اتفاق افتاد و از واقعیت‌های متعارف عبور کرده است. یک اصول کلی در داستان وجود دارد و آن، این است که خواننده‌ات را قانع کن تا بپذیرد. حالا برو در داستان، اسب را پرواز بده و چشم‌های خواننده را که به پرواز کبوتر عادت کرده است، شست‌وشو بده. عجایب مخلوقات و کلیله دمنه و... و سرشار از عبور از این کلیشه‌هاست و همه هم باورمند. تمام این‌ها به شکل و ساخت در داستان برمی‌گردد، چیزی که نویسندگان به آن توجه ندارند: به دوفر یک نوع مصالح ساختمان و یک زمین مثل هم بدهید. حتماً دو ساختمان متفاوت خواهند ساخت. در اینجا، آنکه خلاق‌تر است، کارش پذیرفتنی‌تر است. داستان هم همین است. نبوغ هدایت می‌خواهد. در این زمینه کار شاخص کمتر دیده‌ام؛ اگر نه به وجد می‌آمدم و به همه می‌گفتم.

از تجربه داوری در جایزه مهرگان ادب (از سال ۱۳۹۴ تاکنون) و همکاری با مجله نوشتا از سال ۱۳۸۵ تاکنون) بگویید. حضور فعال در این حوزه چه تاثیری در ارتباط شما با نویسندگان جوان داشته است؟ نوشتا و مهرگان ادب دو تجربه متفاوت، ارجمند و زنده است که به گونه کاملاً تخصصی، من را به داستان نویسی امروز پیوند می‌دهند. جدا از آنکه در این دو حوزه به شکل پویا می‌آموزم و در جریان داستان نویسی روز ایران قرار می‌گیرم، یکی از مهم‌ترین وظایفم ضمن کشف و سلامت عمل، بازگرداندن اعتماد به خواننده است. کشف نویسندگان جوان، آثار خلاق، مستقل و معرفی و پشتیبانی از آن‌هاست. در یک جمع‌بندی ۱۵ ساله داستان‌های نوشتا، می‌بینیم که بیشترین سهم را نویسندگان جوان و کمتر شناخته شده، همین‌طور زنان و شهرستانی‌ها دارند. در مهرگان ادب با توجه به گرایش‌های مختلف داستانی داوران، جوان‌گرایی و کشف آثار شاخص در هر دوره دیده می‌شود که این به تجربه، دقت و تلاش داوران و مجموعه مهرگان برمی‌گردد. البته فراموش نباید کرد که همه چیز نسبی و انتخاب از آنچه در هر دوره وجود دارد، است. انطور که می‌دانم، مجموعه‌ای از آثار نوشتا (حدود ۵۰۰ صفحه) مراحل انتشار را طی می‌کند. درباره این مجموعه بگویید. این مجموعه، انتخابی از داستان‌های نوشتا است: از اولین شماره در به همین ۱۳۸۵ تا شماره ۵۸ در بهار ۱۴۰۱ یک دوره ۱۵ ساله در آن ۳۹۷ داستان کوتاه از ۲۱۳ نویسنده منتشر شده است. از این دوره، ۶۰ داستان را به گزین کرده‌ام که می‌تواند تجربه‌ای همه جانبه باشد. گزارشی از زوایای گوناگون به جامعه ادبی که با جست‌وجو در آن به نتایج قابل تاملی می‌رسیم: با توجه به آنکه نسل‌های مختلف داستان‌نویسان عمر بر سر ادبیات سهم نویسندگان نسل اول، دوم و سوم، یک سوم داستان‌های این مجموعه است. همچنین نویسندگان مشهور و شناخته شده هم یک سوم مجموعه را در اختیار دارند. و داستان‌های زنان یک چهارم این مجموعه را تشکیل می‌دهد. از آنجا که در این اثر، تمام نسل‌های داستان‌نویسی نمایندگانی دارند - جدا از وجه تاریخی ادبی- یک پروسه صرفاً تاریخی را می‌توانیم در آن شاهد باشیم. می‌شود به این استناد کرد که داستان نویسی ما چه راهی را رفته و از کجا به کجا رسیده است. دوسوم این مجموعه (چهل داستان) را نسل جوان و نویسندگان جدید در اختیار دارند؛ نسلی که با تمام توانایی و ضعف، نشانه افق‌های تازه داستان نویسی امروز ایران‌اند. و در آن همه از جوانان، زنان، شهرستانی‌ها و نویسندگانی که در دیگر نقاط جهان به فارسی می‌نویسند، حضور دارند. آن‌ها گستره حوزه داستان را از مرکز به دیگر نقاط توسعه می‌دهند. که این نشان از اهمیت دادن نوشتا به نویسندگانی است که فضای حاکم ژورنالیستی و گروهی کمتر به آن‌ها به‌عنوان، مجال دیده شدن داده است. البته این به آن معنا نیست که خواسته باشم ادبیات و هنر را فدای این وجه بکنم. در این مسیر همیشه کار برآیم مهم بوده: نه نام، و بیشتر توجه‌ام به کسانی است که آثار درخشانی داشته‌اند اما دیده نشده‌اند، که البته این امر نسبی است. و احترام به نویسندگان نسل اول و دوم، که حضورشان می‌تواند در تداوم داستان‌نویسی امروز ایران نمودی نمادین داشته باشد. اما تداوم جغرافیای داستانی این مجموعه را نسلی تشکیل می‌دهد که فرزندان ما هستند؛ نسلی که بعد از سال ۵۷ به دنیا آمده و حاصلش در دهه‌های ۸۰-۹۰ به بار نشسته است. آن‌ها ضمن اینکه گذشته داستان‌نویسی ما را پشت‌سر دارند،

کسی که

می‌نویسد، باید

حرفی برای گفتن

داشته باشد؛

باید صدای او در

خانه، در شهر، در

کشور، در تاریخ

و آینده شنیده

شود، و این را او

تعیین نمی‌کند.

دیگران هستند که

او را تایید می‌کنند

شایسته عزیزانم بهرام پروین گنابادی، محمد قاسم زاده، رضا عابد و کوشش ستودنی علی دهباشی و همکاری ارجمند رضا روزبهانی و محمدحسین مدل، و حضور دوستان و دیگر عوامل اجرایی، نظر کاملاً متفاوتی به این برنامه پیدا کردم. دوستان نویسنده و ادب‌پارانی که با آمدنشان به جلسه طراوت بخشیدند، نشانه بسیار خوبی از ارتباط میان نویسندگان و مخاطبان دارد. همینجا از تمام آن‌ها و خدمات مدرسه فیلمسازی و پژوهش‌های سینمایی هیلاج سیاست‌گزار می‌گنم. همچنین نویسندگان عمر بر سر ادبیات می‌گذارند، چنین جلساتی به ما و موسسات و نهادهای هنری و فرهنگی مستقل خصوصی می‌آموزد که هزینه‌ها و کمک‌های فرهنگی آن‌ها به نفع همه است.

سال‌هاست که جهانی شدن آثار به یک مساله و شاید دغدغه نرد نویسندگان تبدیل شده است، اما این مساله همیشه دور از دسترس به نظر آمده. نظر شما در این باره چیست؟ آیا چنین بضاعتی وجود دارد؟

برای جهانی شدن، راهی جز پذیرفتن پارامترهای جهانی نداریم که زبان، یکی از آنها است. با مثال و سیر و من، نمی‌شود وارد سیستم متریک شد. زبان جهانی یک بزرگراه است. و زبان، ابتدایی‌ترین چیزی است که ما را به آن وصل می‌کند. انگلیسی، زبانی بین‌المللی است که بیشتر از یک میلیارد نفر در سراسر جهان با آن صحبت می‌کنند. در برابر، تنها ۱۱۰ میلیون نفر در ایران. افغانستان و تاجیکستان به زبان فارسی صحبت می‌کنند که با این‌ها هم فقط خویشاوندی زبانی داریم و کمتر رابطه ادبی. جهانی شدن به کنار، تیراژی که اشاره کردید زبان، همه چیز است که نیاز به گفتن نیست شدن. با این صنعت نشر و این تیراژها، آیا ما توانستیم در داخل و یا در حوزه زبان فارسی، جایی برای گسترش ادبیات دست و پا کنیم؟ سال‌هاست که نویسندگان زیادی در کشورهای جهان داریم و شاید مشکل زبان نداشته باشند، اما چرا جهانی نمی‌شویم؟ ما نه در ورزش نه در سینما نه در تجارت، با نظم جهانی هماهنگ نیستیم. کپی‌رایت را نپذیرفته‌ایم. تا وقتی خود را تافته جدا بافته بدانیم همچنان جزیره‌نشین تنهایی خود، باقی خواهیم ماند. می‌شود مستقل بود و ارتباط هم داشت. این اولین قدم به سوی جهانی شدن است.

